

رویکرد دینی نادر شاه و تأثیر آن بر شیعیان و عالمان شیعه

زهره عبدی / دکتری تاریخ ایران دانشگاه شیراز / Abdi.zahra58@gmail.com
تاریخ وصول: ۱۳۹۳/۱۰/۱۴ / تاریخ تصویب نهایی: ۱۳۹۳/۱۲/۱۴

چکیده

هدف از این تحقیق، بررسی رویکرد دینی نادرشاه و تأثیر آن بر مذهب شیعه و علمای شیعه است. لذا مسأله اصلی، چرایی و چگونگی تعاملات نادرشاه با شیعیان و علمای شیعه است. صفویان با حمایت رسمی از مذهب شیعه، باعث رشد و بالندگی این نهاد دینی شدند؛ با این حال هجوم افغان‌ها به اصفهان و ستیز آن‌ها با اهل شیعه، باعث ضعف نهاد دینی شد. نادرشاه افشار هم پس از تاج‌گذاری، نه تنها مذهب شیعه را مورد حمایت رسمی حکومت قرار نداد، بلکه با ایده‌هایی که داشت آن را در حد یک فرقه تنزل داد و بیش‌تر به مسائل سیاسی و نظامی پرداخت. وجود شاخص‌هایی چون حضور کم‌رنگ علمای شیعه در ساختار حکومت و به حاشیه رانده شدن آن‌ها، تنزل مقام و وظایف متولیان امور دینی، محدود شدن فعالیت‌های آموزشی علمای شیعه، ضبط اوقاف و محدودیت شدید منابع مالی علمای شیعه و مهاجرت آن‌ها به سرزمین‌های مجاور، از تعامل حداقلی نادرشاه با شیعیان و علمای شیعه حکایت می‌کند.

کلیدواژه‌ها: نادرشاه، افشاریه، شیعیان.

مقدمه

در دوره صفویه (۹۰۷-۱۳۵۰ق)، مذهب تشیع در مملکت ایران رسمی شد و حکمرانان این سلسله به طور جدی از آن حمایت می‌کردند. تعامل حداکثری نهاد دینی شیعی و نهاد دولت در دوره صفویه، باعث بالندگی نهاد دینی شد و علمای شیعه نیز فرصت آموزش، تدوین و ترویج آموزه‌های شیعی را یافتند و در ساختار سیاسی دولت هم تأثیرگذار بودند. از سوی دیگر، حاکمیت سیاسی صفویان، قلمرو سنتی ایران را در اختیار داشت، اما با سقوط دولت صفویه در سال ۱۱۳۵ قمری افغان‌های سنی‌مذهب با تسلط بر اصفهان، خود را حاکم ایران دانستند. با این حال نه تنها حاکمیت باثبات و همه‌جانبه‌ای بر ایالات و ولایات ایران نداشتند، بلکه در همان زمان، شاه‌تیماسب دوم صفوی در قزوین اعلام سلطنت کرد و در سایر نقاط ایران مدعیان دیگری هم حضور داشتند. حضور افغان‌ها در ایران تنها تا سال ۱۱۴۲ قمری دوام آورد؛ زیرا نادرقلی بیگ از نواحی خراسان، به سپاه شاه‌تیماسب پیوست و طی چندین نبرد افغان‌ها را سرکوب کرد و اصفهان را به خاندان صفوی بازگرداند. نادرشاه به‌طور کلی در دوران سپهسالاری (۱۱۳۹-۱۱۴۲ق)، دوران نیابت سلطنت (۱۱۴۵-۱۱۴۸ق)، و سلطنت (۱۱۴۸-۱۱۶۰ق)، مشغول جنگ و لشکرکشی علیه تجاوزات مرزی و شورش‌های داخلی و یا فتح سرزمین‌های جدید بود.

علی‌رغم دوره صفویه، حاکمیت سیاسی حکومت افشار آن‌قدرها هم دوام و ثبات نداشت. جنگ‌ها و لشکرکشی‌های مداوم نادر، اگرچه بعضی از روی ضرورت برمی‌خاست و مستلزم حفظ قلمرو سنتی ایران بود، تا حدودی هم گواه بر اهداف جهان‌گیرانه او بود (نظیر لشکرکشی به هند). دور از واقعیت نیست که بدانیم در آن دوران تاریخی، اولویت با مسائل سیاسی و نظامی بود و نادرشاه با توانمندی با آن روبه‌رو شد. علاوه بر این، حکومت او دچار بحران مشروعیت هم بود. مقبولیت اولیه حکومت او از جنگاوری و سلحشوری بر می‌خاست، با این حال در آن دوره تاریخی که مشروعیت صفویان در جامعه ایران قدمت دوپست ساله داشته و در دل و ذهن مردم شیعه‌مذهب ریشه دوانده بود، حکومت افشاریه

نتوانست همسان با آن بنیان مشروعیت‌طلبی محکمی دست و پا کند. نادرشاه اگرچه تا قبل از تاج‌گذاری، برای تقویت سلطنتش به مشروعیت‌طلبی خاندان صفوی تمسک جست، پس از آن حمایت از صفویان را منع کرد. علاوه بر این، با نگرش‌های مذهبی خاص خود و علی‌رغم دوره صفویه، از مذهب تشیع به‌طور رسمی حمایت نکرد و به نهاد دینی شیعی و علمای آن توجهی نداشت. بی‌گمان نادرشاه نمی‌توانست از مشروعیت دینی برای تقویت حکومتش بهره‌برد.

سؤال اصلی تحقیق، چرایی و چگونگی تعامل نادرشاه با مذهب تشیع و علمای شیعه است. در پیشینه تحقیقات تاریخی، اگرچه تحقیقات زیادی درباره مسائل سیاسی و نظامی دوره افشاریه صورت گرفته، پاسخی به این سؤال داده نشده است. وجود شاخصه‌هایی چون عدم اعتقادات عمیق مذهبی نادرشاه و ایده‌های او درباره حذف اختلافات شیعه و سنی، حضور کم‌رنگ علمای شیعه در عرصه‌های سیاسی و اجتماعی و به حاشیه رانده شدن آن‌ها، تنزل مقام و وظایف متولیان امور دینی، محدود شدن فعالیت‌های علمای شیعه، ضبط اوقاف و محدودیت شدید منابع مالی علمای شیعه و در نتیجه منزوی شدن و یا مهاجرت آن‌ها به سرزمین‌های مجاور، نشان‌دهنده تعامل حداقلی نادرشاه با نهاد دینی شیعه است. این تحقیق با استناد به منابع کتابخانه‌ای و به روش توصیفی-تحلیلی صورت گرفته است.

رویکرد دینی نادرشاه

پژوهش‌گران تاکنون نظریات مختلفی درباره مذهب نادرشاه ابراز داشته‌اند. عده‌ای او را شیعه‌مذهب و برآمده از جامعه شیعه می‌دانند (شعبانی، ۱۳۵۹) و عده‌ای او را پیرو اهل سنت (هنوی، ۱۳۸۳، ص ۶۹)، با این‌حال رفتارهای متفاوت نادر قبل و بعد از سلطنت و تا جایی که منابع آن را ذکر کرده‌اند، همگی نشان می‌دهند که وی اگرچه شیعه بود، اعتقادات عمیق مذهبی نداشت. به‌طور کلی نگاه نادر به مذهب و وضعیت مذهبی مردم، بنابر سیاستش بود. پزشک نادرشاه در این باره می‌نویسد:

درباره دین نادر اظهار عقیده قطعی کردن بسیار دشوار است. عده کثیری از کسانی که ادعای شناسایی عمیقی از اسرار او دارند می‌گویند که او هیچ دینی ندارد. گاهی آشکارا می‌گفت. که او خویشتن را همان قدر بزرگ می‌داند که بزرگان دین را. برای آن‌که بزرگان دین عظمت خود را از برکت این فضیلت به دست آورده بودند که جنگجویان شایسته‌ای بودند؛ در این صورت تصور می‌کرد و بلکه یقین داشت که به همان رتبه پرافتخاری که ایشان در سایه شمشیر رسیده بودند او نیز نایل شده است. (بازن، ۱۳۶۵، ص ۴۲).

هنوی نیز در این باره می‌نویسد:

نادر دلاوری‌های حضرت علی علیه السلام را بی‌ارزش می‌دانست و از رفتار او انتقاد می‌کرد و می‌گفت: «علی سپاهیان خود را در بیابان‌ها به حرکت درمی‌آورد و عده زیادی از آن‌ها را به سبب تشنگی هلاک می‌کرد». آن‌گاه از مردم می‌پرسید: «چرا به جای استمداد از علی علیه السلام از خدا کمک نمی‌خواهید». (هنوی، ۱۳۸۳، ص ۳۶۳-۳۶۴)

روایت دیگری نیز از مبلغان مذهبی آمده است که به نظر نمی‌رسیده نادر هواخواه بزرگی برای اسلام باشد، «اگرچه مانند بسیاری از ایرانیان، پیرو مذهب علی است». (کشیشان ژروئیت، ۱۳۷۰، ص ۱۴۸)

منابع داخلی عصر نادرشاه، هرگز او را سنی‌مذهب خطاب نکرده‌اند، بلکه ارادت او را به حضرت علی علیه السلام در زمان‌های مختلف گزارش داده‌اند؛ چنان‌که اگر نادرشاه پس از قدمت طولانی استقرار مذهب تشیع در ایران، سنی بود و علیه شیعیان اقدام می‌کرد، به‌طور حتم حداقل در یک منبع ذکر می‌شد. به احتمال زیاد عدم تعصب او نسبت به تشیع و تسامح مذهبی او با اهل سنت که براساس سیاست‌های وقت بود، باعث شده است عده‌ای از پژوهش‌گران او را سنی‌مذهب فرض کنند. در گزارشی آمده است که نادر، به خیلی از مباحث دینی باور نداشت و آن را به تمسخر می‌گرفت؛ چنان‌که در یکی از مباحثاتش با

دیگری پرسید: «آیا در بهشت جنگ و غلبه بر خصم هست؟» و چون طرف جواب منفی داد، نادر گفت: «پس بهشت چه لذتی دارد!» (مینورسکی، ۱۳۸۱، ص ۳۸۸). اگرچه ممکن است این‌گونه روایت‌ها ساختگی و بی‌اساس باشد.

به هر حال نادر، به خدا معتقد بود و همواره در جنگ‌ها و لشکرکشی‌ها، خود را آلت دست جبار منتقم می‌پنداشت (همان، ص ۲۶۸). رفتارهای مذهبی او گاه و بی‌گاه با یک‌دیگر متفاوت و متضاد بود. شاید رفتارهای او تا قبل از سلطنت، متفاوت با بعد از آن است. نادر در سال ۱۱۴۲ قمری، هنگامی که توانست اصفهان را از تصرف افغان‌ها نجات دهد، از سوی شاه‌تیماسب دوم به این پادشاه دست یافت که اداره امور خراسان و مالیات آن را در اختیار بگیرد. وی در همین زمان، دستور داد در ولایت مزبور سکه‌ای به نام «سلطان اقلیم ولایت علی بن موسی الرضا علیه السلام» زدند (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص ۱۵۷). ارادت نادر به آستان مقدس امام رضا علیه السلام تا آخر عمر ادامه یافت، چنان‌که «هرگاه به ارض اقدس می‌رسید، به زیارت می‌رفت» و برای پیروزی بر دشمنانش، همیشه نذوراتی به آستان مبارک می‌بخشید. (مروی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۶۰-۱۶۹).

توجه نادرشاه به زیارت امام رضا علیه السلام، و نذر و بازسازی و مرمت گنبد و تالارهای این بنای مقدس، نشان‌دهنده گرایش‌های شیعی او بود. براساس گزارش محمدکاظم مروی که شاهد عینی وضعیت مشهد بوده، نادرشاه در جنگ کرنال بسیار به ائمه اثنا عشری علیهم السلام استغاثه می‌کرد و می‌گریست و برای پیروزی، از آن‌ها استمداد می‌جست (همان، ج ۲، ص ۷۲۴). جنگ هند و به دنبال آن خوارزم و بخارا در سال‌های ۱۱۵۱-۱۱۵۳ قمری، به پیروزی نادر ختم شد؛ از این رو وقتی به مشهد بازگشت، بقعه امام رضا علیه السلام را تعمیر کرد و «قندیل مرصع مینا که طعنه به قبه مینایی مهر و ماه می‌زد و هم‌چنین قفل طلای گوهرآیین مرصع به جواهر ثمین ترتیب یافته، نذر روضه مقدسه رضویه کرده و وضع هریک در مکان موضوع‌له فرمودند». (همان، ص ۸۲۶؛ استرآبادی، ۱۳۴۱، ص ۴۶۱)

در مورد دیگر اماکن مقدس ایران، گویا فقط شاه‌چراغ نظر او را جلب کرده است. توجه به این مرقد در سال ۱۱۴۳-۱۱۴۴ قمری رخ داد. وی برای شکرگزاری از باب شکست

قطعی اشرف افغان در فارس و فراری دادن او از ایران ۱۵۰۰ تومان برای تعمیر بقعه مقدس شاه چراغ اهدا نمود. علاوه بر این، دویست تومان به بقعه مقدس شهر صفاشهر هدیه کرد. (میرزا محمد، ۱۳۶۲، ص ۶-۱۰)

مرقد‌های مقدس عتبات عالیات و نجف نیز مورد احترام و تکریم نادرشاه بود. وی در خلال جنگ‌هایش با عثمانی، هرگاه به این نواحی می‌رسید، هدایا و نذورات فراوانی را به این اماکن می‌بخشید. در سال ۱۱۴۵ قمری در زیارت مرقد حضرت علی علیه السلام، قنديل طلاي بزرگی به این آستانه بخشید و برای این‌که مورد توجه سپاهیان سنی‌مذهبش هم قرار بگیرد، قبر ابوحنیفه را زیارت کرد و هدایای زیادی از جمله فرش و پول نقد تقدیم خادم‌ان نمود (همان). او به قبرهای ائمه شیعه اثناعشری بار دیگر در سال ۱۱۵۶ قمری، زمانی که در نبرد با عثمانی بود، توجه نمود. ظاهراً بخشش‌های نادرشاه به مرقد حضرت علی علیه السلام و امام حسین علیه السلام آن قدر فراوان بود که محمدکاظم با تفضیل زیاد به آن پرداخته است. این اقدامات، شامل طلاکاری صحن‌ها و گنبد مرقد، نصب جواهرات و نگین‌های گران‌قیمت بر ضریح مقدس، هدیه فرش‌های مرصع و طلاکاری شده و... است (مروی، ۱۳۶۴، ج ۳، ص ۹۲۳-۹۲۴ و ۹۳۱). استرآبادی نیز نه‌تنها از انتخاب نجف اشرف برای برگزاری اجلاس علمای بزرگ شیعه و سنی توسط نادرشاه یاد کرده، بلکه گزارش‌های دقیقی با جزئیات فراوان، از توجه نادر به مرقد‌های ائمه شیعه داده است. بنا بر گزارش او، نادرشاه پنجاه هزار تومان خرج مرقد حضرت علی علیه السلام کرد. حرم‌سرای نادری نیز هدایای زیادی به این اماکن اختصاص دادند. نظیر گوهرشاد بیگم والده نصرالله‌میرزا و امام قلی‌میرزا، رضیعه سلطان بیگم دختر سلطان حسین و... (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص ۳۹۵). همچنین حاجی آقا محمد رهنانی، از جمله هنرمندان اصفهان بود که از طرف نادرشاه، مأمور تذهیب و تعمیر گنبد و صحن مرقد حضرت علی علیه السلام شد. (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۱۳۴)

باتوجه به این گزارش‌ها، می‌توان نتیجه گرفت که نادرشاه همچون دیگر مسلمانان، در برابر بعضی انگیزه‌های مذهبی نظیر زیارت عتبات عالیات و نجف اشرف فروتن بوده است.

در واقع وی هر بار که در سفرهای جنگی اش - حداقل دوبار - به عتبات عالیات نزدیک شد، این اماکن را زیات کرد. لذا این انگیزه‌ها، چیزی جدا از سیاست مذهبی داخلی و خارجی او محسوب می‌شود.

یکی دیگر از اقدامات نادرشاه منع عزاداری مرسوم روزهای محرم بود. جالب این جاست که تنها یک منبع داخلی چنین رخدادی را ذکر کرده است. مجمع‌التواریخ می‌نویسد:

نادر پس از مراجعت از هند، از دین بیگانه و در اوایل حال به بهانه تألیف قلوب اهل روم و غیره، بعضی از افعال که شیوه و شعار شیعه می‌باشد، مثل تعزیه داشتن خامس آل عبا در عشر محرم الحرام، برپاداشتن رسم عید غدیر و عید نوروز و... از تمام بلاد قلمرو خود موقوف نموده، چادر به یک شاخ افکنده، علانیه قدغن نمود که کسی قرآن نخواند بلکه نداشته باشد؛ چرا که اگر قرآن راست بود، این همه اختلاف در میان امت جناب رسول خدا ﷺ واقع نمی‌شد و شروع به کلمات کفر و زندقه نموده و احداث ظلم و بیداد بی‌نهایت کرده، به این نیز اکتفا ننموده بنا گذاشت که تمام فرقه‌های شیعه را باید به قتل رسانید. (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۸۴)

به هر حال قابل توجه است که مرعشی صفوی این کتاب را در هند نگاشته و خود او شاهد عینی کردارهای مذهبی نادر در ایران نبوده است. منابع او شنیده‌ها و نوشته‌های دیگران است از این رو اشتباهاتی را هم داراست.

از سوی، هنوی گزارش داده است که نادر در محرم سال ۱۱۵۱-۱۱۵۲ قمری، به احتمال زیاد در سفر هند - دستور داد کسی مراسم عاشورا را برگزار نکند «... با این حال عده‌ای از سربازان در خارج از اردوگاه بر سر و سینه کوبیدند و زاری کردند اما به علت نافرمانی سخت تنبیه شدند» (هنوی، ۱۳۸۳، ص ۱۵۷ و ۲۳۳). معلوم نیست هنوی این گزارش را از کجا آورده است، علاوه بر این، فلور که تحقیقات بالنسبه ارزشمندی با تکیه بر گزارش‌های هلندی‌های مقیم ایران آن دوره انجام داده، می‌نویسد:

وی به عالمان گفت: «اگر این مردم به واسطه اعتقاد به این دو تن که به زحمت در دوران عمر خودشان کاری انجام داده‌اند، آماده‌اند سرهای خود را خونین و بدن‌هایشان را آزرده سازند و کارهایی از این دست کنند، من می‌ترسم که اگر بمیرم، برای خاطر این همه کاری که برایشان کرده‌ام خودکشی کنند». (فلور، ۱۳۶۸، ص ۶۱)

به هر حال گزارش‌های سفرنامه‌نویسان قابل تردید است. از سوی دیگر، عاقلانه نیست که بپنداریم نادرشاه طی یک فرمان رسمی دستور منع عزاداری را داده باشد؛ زیرا اولاً می‌بایست منابع درباری آن را به عنوان دستور شاه روایت می‌کردند و از سوی دیگر، مراسم محرم در بطن فرهنگ مردمی ریشه داشت و گمان نمی‌رود که نادر خواسته باشد آن را ریشه‌کن کند و انقلاب توده مردم را به وجود بیاورد. به احتمال زیاد، عقیده او این بوده است که این عزاداری را بی‌فایده می‌دانسته و شاید آن را در هند برای سربازان قزلباش منع کرد که می‌خواستند مراسم عاشورا را برگزار کنند. کشیشان ژزوئیت نیز در نامه‌های خود گزارش داده‌اند:

نادر رسمی‌ترین تشریفات این مذهب را منع کرده است؛ در طرز اذان گفتن تجدیدی به وجود آورده است؛ لعن کردن را منع و برای آن تنبیه قرار داده است. در زمان او شراب به راحتی خرید و فروش می‌شد. (کشیشان ژزوئیت، ۱۳۷۰، ص ۱۴۲)

در نتیجه می‌توان گفت که نادرشاه به مراسم عاشورا بی‌توجه بوده؛ شاید همین بی‌توجهی حکومت به عناصر فرهنگی - مذهبی شیعیان باعث چنین اعتقادی شده است. به هر حال این واقعیت داشت که صفویان شیعه‌مذهب، به شدت مراسم و اعیاد مذهب شیعه را احترام و تکریم می‌کردند و نادر درست مقابل آن‌ها حرکت می‌نمود و از هر چیزی که خصوصیات حکومت صفوی را زنده می‌کرد، دوری می‌جست.

نبود اعتقادات عمیق نادر در افراط در نوشیدن الکل نیز قابل فهم است. ظاهراً وی در اواخر حکومتش حداقل از حمله هند بدین سو، به شدت درگیر شورش‌های داخلی شده، و

در همین زمان به شدت به الکل گراییده و به سپاهیان نیز اجازه نوشیدن شراب داده بود (فلور، ۱۳۶۸، ص ۶۰-۶۱). به هر حال اگر هم به گزارش هلندیان اعتماد کنیم، باید یادآور شد که نوشیدن شراب پادشاهان اسلامی، موضوع تازه‌ای نبود که نادرشاه آن را باب کرده باشد.

۱. سیاست نادرشاه در برابر مذهب شیعه

نادرشاه تا قبل از سلطنت، هیچ‌گونه اقدامی علیه شیعیان یا مذهب تشیع نکرده بود. داستان بی‌توجهی او به جامعه و عالمان شیعه، مربوط به شورای دشت مغان و بعد از آن است. وی در خلال سلطنتش، نه تنها حمایت از خاندان شیعی صفوی، بلکه لعن و نفرین خلفای راشدین را نیز منع کرد. این دو شرط، اساس نظریاتی است که درباره سیاست نادر نسبت به مذهب تشیع ارائه شده است.

به نظر نگارنده، مسأله تأسیس مذهب جعفری، بیش‌تر از باب سیاست مذهبی نادر در برابر عثمانی‌ها مایه می‌گرفت؛ زیرا این پیشنهاد در داخل کشور هرگز دنبال نشد و در واقع نادرشاه، کاری به مذهب توده مردم نداشت و برعکس مسأله تأسیس مذهب جعفری و ایجاد رکنی برای شیعیان را تا زمان مرگش در قبال عثمانی دنبال کرد.

به هر حال این سه شرط در شورای دشت مغان، سیاست مذهبی نادر را روشن ساخت. امام جعفر صادق علیه السلام، مروج بزرگ آموزه‌های شیعیان بود. مذهب جعفری مورد نظر نادر مانند مذهب شیعه صفویان تند و یک‌جانبه نبود. منع لعن خلفای راشدین نیز به منظور رفع اختلاف شیعه و سنی اجرا شده است. این عمل نماد ویژگی‌های مذهبی دوران اولیه تاریخ صفویان بود که باید برطرف می‌شد. جالب این‌که شرایط مذهبی نادر مخالفت عمومی مردم را به همراه نیاورد، در حالی که برکناری صفویان و منع جدی از طرف‌داری آن‌ها ناراحت‌کننده‌تر به نظر می‌رسید. در واقع هیچ دغدغه مذهبی‌ای در مرکز اهداف و انگیزه‌های نادر وجود نداشت، بلکه دغدغه بزرگ او منع حمایت از صفویان آن‌هم به دلیل تحکیم سلطنتش بود.

بنابر تحلیل هنوی، نادرشاه می‌خواست همچون صفویان مبدع مذهب جدیدی باشد (هنوی، ۱۳۸۳، ص ۲۶۳). با این حال، به نظر نگارنده، نادرشاه می‌دانست که به دلیل خلع صفویه، با مشکل مشروعیت مواجه خواهد شد؛ بنابراین با منع و فسخ عناصر اصلی شیعی که زمانی صفویه بزرگ‌ترین حامی آن محسوب می‌شدند، سنت‌های مشروعیت را دگرگون کرد. کشتن ملاباشی حامی صفوی در دشت مغان، نماد پایان یافتن مشروعیت سابق بود. همان‌طور که ذکر شد، نادرشاه خود را بی‌نیاز از بنیان مشروعیت صفویان می‌دانست. دغدغه اصلی او مسائل سیاسی و نظامی بود. وی در سال ۱۱۴۹ قمری، فرمانی صادر کرد که سیاست او را نسبت به مذهب تشیع آشکار می‌کند:

عالی جاها صدر عالی قدر و حکام و مجتهدین و علمای دارالسلطنه اصفهان به الطاف ملوکانه میاهمی بوده، بدانند که اوقاتی که رایت ظفر آیت در صحرای مغان برپا بود، در مجالس متعدده قرار بر این شد که چون طریقه حنفی و جعفری، موافق آنچه از اسلاف به ما رسیده است، متحد بوده [و] خلفا راشدین - رضی الله عنهم - را خلیفه سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌دانسته‌اند، من بعد الایام، اسامی هریک از خلفا اربعه که ذکر کرده شود با تعظیم تمام ذکر کنند. به علاوه در بعضی از اضلاع ممالک ما، برخلاف اهل سنت، در اذان و اقامه لفظ علی ولی الله را بر طریقه شیعه ذکر می‌کنند و این فقره مخالف اهل سنت است و منافی قراری است که معمول اسلاف بوده. گذشته از این، بر تمام اهل عالم هویدا است که امیر المؤمنین اسد الله الغالب عَلَيْهِ السَّلَام برگزیده و ممدوح و محبوب خداوند متعال است و به واسطه شهادت مخلوق، بر جایگاه و رتبت او در درگاه احدیت نخواهد افزود و به حذف این الفاظ هم چیزی از فروغ بدر قدر او نخواهد کاست. ذکر این عبارت، موجب اختلاف و بغض و عداوت مابین اهل تشیع و سنت است که هر دو در متابعت شریعت مطهره سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شریکند و خلاف رضای

پیغمبر ﷺ و امیرالمؤمنین علیاً به عمل خواهد آمد. لهذا به مجرد اطلاع از مدلول این فرمان عالی، به تمام مسلمین، از اعالی و ادانی، بزرگ و کوچک و مؤذنین شهرها و توابع اطراف و اکناف باید اعلام شود که از امروز به بعد، این عبارت که خلاف طریقه اهل سنت است، ذکر نشود و نیز در میان حکام معلوم است که در مجالس، بعد از فاتحه و تکبیر، دعای دوام عمر پادشاه و ولی نعمت را می نمایند، از آن جا که این نحو تعظیم بیهوده و بی معنی است، مخصوصاً امر و مقرر می فرماییم که خوانین صاحب طبل و علم در این مواقع حمد نعمای پادشاه حقیقی را به زبان بیاورند. عموم رعایا و برابرا، اطاعت این احکام و اوامر را برعهده شناسند. هرکس از آن تخلف ورزد، مورد غضب شاهنشاهی خواهد گردید. (فریزر، ۱۳۶۳، ص ۸۴-۸۵)

به گفته فریزر، این فرمان باعث شادی عده‌ای از اهالی سنی‌مذهب ایران شد. نکته‌های مورد تأکید در این دستورالعمل عبارتند از:

- یکی دانستن مذهب حنفی و جعفری به لحاظ صحت و احترام؛
 - منع نفرین و لعن خلفای راشدین؛
 - حذف عبارت علی ولی الله از اذان به سبب مشکل‌سازی در بین مسلمانان شیعه و سنی؛
 - ادای احترام به حضرت علی علیاً و خلفای راشدین همراه با هم در منبر.
- در نتیجه، می بینیم که هم‌سویی ایران با اسلام سنی در خارج از مرزهای ایران نیز اهمیت داشت.

نادرشاه صفویان را مسبب اختلاف مسلمانان شیعی و سنی می دانست. از این رو در پی حذف این بدعت بود.

وی قصد نداشت مذهب شیعه مردم ایران را با سرکوب و آزار رساندن تغییر دهد، بلکه اصولاً دارای اعتقادات عمیق مذهبی نبود. تضعیف بدعت‌های صفویان نظیر آنچه گفته شد، به معنای دشمنی با تشیع نبود، بلکه به معنای قلع بنیان این سلسله بود. نادر به غیر این چند

مورد که قطعاً هم می‌توانست نقاط جنگ سنی و شیعی باشد، کاری به مذهب مردم نداشت. هیچ گزارشی مبنی بر مخالفت مذهبی او علیه شیعیان ایران وجود ندارد. از سوی دیگر، تمام مفهوم مذهب تشیع در قالب لعن خلفای راشدین و مسأله اذان و عید غدیر جمع‌بندی نمی‌شود. نادرشاه فقط بر همین موارد اصرار می‌کرد؛ زیرا این‌ها را بدعت شیعیان غالی صفوی نژاد می‌دانست که باعث شده بودند مرزبندی دقیقی بین مذهب سنی و شیعه در ایران به وجود آید.

۲. سیاست نادرشاه در برابر علمای شیعه

در این مبحث، صرفاً به رفتار نادرشاه با علمای شیعه پرداخته می‌شود. زمانی که افغان‌های غلزایی به ایران حمله کردند، با فرهنگ دینی ایران بیگانه نبودند. آن‌ها از سنی‌مذهبان قشری بودند و علمایی هم همراه خود داشتند. (مروی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۲۶) از سوی دیگر، ضعف و سقوط نهاد سیاسی صفویه که حامی و اقتداردهنده نهاد دینی مذهب تشیع بود، باعث آشفتگی و سقوط عالمان شیعه شد. خیلی از علما در حمله افغان‌ها به اصفهان، در کنار سایر مردم قتل‌عام شدند. محمدحسین خاتون‌آبادی (م ۱۱۵۱ ق) در این زمان از طرف افغان‌ها شکنجه شد و چون شیخ‌الاسلام بود و امامت جمعه را در اختیار داشت، افغان‌ها گمان بر پول‌داری او داشتند و او را آن‌قدر آزار دادند تا ثروتش را آشکار کند (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۴۸-۲۴۹). این رخدادها، نشان‌دهنده سقوط مناصب علما و جایگاه آن‌ها بود. در دوره محمود افغان علما گریزان و عزلت‌نشین شدند.

اشرف افغان نیز هیچ‌گونه اعتمادی به شیعیان نداشت. وی در طبقه‌بندی مردم اصفهان، شیعیان را گروه آخر و زیردست همه بعد از غلزایی‌ها، ارمنی‌ها، سنی‌های درگزینی، هندی‌ها، زرتشتیان و یهودیان قرار داد (لکه‌هارت، ۱۳۶۸، ص ۳۴۲). علاوه بر این، در سال ۱۱۴۲ قمری هنگامی که شکست خود را در برابر سپاه نادر و شاه‌تھماسب قطعی دید، به اصفهان آمد و ضمن تاراج اموال سلطنتی، نزدیک به سه هزار نفر از علما، معارف و رجال

را قتل عام کرد (لکهارت، ۱۳۳۱، ص ۵۴-۵۵). ملا زعفران در این زمان، نه تنها مشاور او بود بلکه با فتوای قتل شیعیان و اسارت آن‌ها و هم‌دستی در قتل شاه سلطان حسین و سایر شاهزادگان (رستم‌الحکماء، ۱۳۵۲، ص ۱۸۸)، کارنامه شیعه‌ستیزی اشرف را پررنگ‌تر کرد. اشرف در روابط با عثمانیان سنی‌مذهب، سعی داشت مشروعیتی مذهبی برای خود فراهم ببیند. اما نه تنها یاغی و غاصب حکومت خوانده شد، بلکه عثمانی‌ها علیه او اعلام جنگ کردند (اکسورثی، ۱۳۸۸، ص ۱۲۶). در نتیجه، وضعیت علما در دوره محمود و اشرف افغان رو به خرابی رفت. میر محمد حسین خاتون‌آبادی در کتابچه مناقب‌الفضلاء از سرگذشت خود و سایر علما در اصفهان اطلاعاتی آورده است. به گفته وی: «فضلا، علما و صلحا از بین رفتند؛ کتب فقها و علما محو شد و آثار گران‌قدر آن‌ها؛ افسوس می‌خورم و به خدا پناه می‌برم از این مصیبت بلاکه دامن‌گیر ما شده است!» (رجایی، ۱۳۷۸، ص ۲۲-۲۳).

روابط نادرشاه با علما، متأثر از اعتقادات و سیاست‌های مذهبی او بود. تمام تقاضاهای نادر در دشت مغان به جز بند موروثی بودن، ارتباط مستقیمی با وضعیت دینی داشت. دور از عقل نیست که حذف اختلافات شیعه و سنی از نظر او تعریف جدیدی از دین باشد. اما مسأله علما موضوع دیگری بود. به‌طور کلی نادر، میانه خوبی با قشر روحانی نداشت و تکیه نظام حکومتی بر آن‌ها را بی‌فایده می‌دانست. البته این نوع رفتارها، به رابطه او با مذهب مردم مربوط نمی‌شد. نادر نه می‌خواست و نه می‌توانست احتیاج مردم را به مذهب از میان بردارد، تنها وی به روح مذهبی جامعه بی‌اعتنا بود. ظاهراً تا تشکیل شورای مغان در سال ۱۱۴۸ قمری، این تقابل صورت واضحی نداشت. براساس گزارش‌های آبراهام کرتاستی، در شورای دشت مغان بیست هزار نفر و بنابر گزارشی صد هزار نفر شرکت جستند (مینورسکی، ۱۳۸۱، ص ۲۸۲) که تعدادی از آن‌ها علما بودند. این‌که چرا نادرشاه آن‌ها را دعوت کرده بود روشن است. گروه‌های بانفوذ در میان مردم باید در این مجلس حضور می‌یافتند تا شرایط سلطنت را بپذیرند و رضایت مردم در پی رضایت آن‌ها آسان به دست می‌آمد. مثلاً از شهرکاشان، قاضی عبدالمطلب غفاری، میرزا ابوالقاسم شیخ‌الاسلام،

سیدحسین پیش‌نماز، عبدالکاظم کاشانی، میرزا عبدالقریر کاشانی، میرزا علی‌اکبر و میرزا زکی حضور داشتند (نراقی، ۱۳۶۵، ص ۱۴۸-۱۵۱). قوام‌الدین محمد قزوینی (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۲۴۹) یکی دیگر از علمای حاضر در جلسه بود. در این میان، دو جریان هم‌گرایی و واگرایی در میان علما رخ داد.

زمانی که نادرشاه عقاید خود را درباره مذهب جعفری، خاندان صفوی و منع لعن خلفای راشدین ابراز کرد، عده‌ای از ترس یا با توافق، با او همراه شدند و عده‌ای از علما با او مخالفت کردند. نیروی واگرا در جبهه ملاباشی جمع شدند و ابراز عقاید خود را به او سپردند. نادر همه را مجبور می‌کرد که نظریات خود را بیان کنند. ملاباشی شاه‌تھماسب دوم عنوان کرد:

در باب امور مذهبی، راهنمای ما احکام خدا و احادیث پیغمبر است. سلاطین نباید تغییر و تجدیدی در آن بکنند. لهذا از اعلی حضرت ملوکانه، استدعا دارم که آغاز سلطنت را به برانداختن مذهبی که برقرار است نفرمایند. این اقدام نتایج خطرناکی خواهد داشت. (مینورسکی، ۱۳۸۱، ص ۹۴)^۱

به گفته محمدکاظم مروی، ملاباشی در چادر خود گفته بود که: «هرکس قصد سلسله صفویه نماید، نتایج آن در عرصه عالم نخواهد ماند. جاسوسان این خبر را به سمع همایون رسانیدند که یوم دیگر، طناب به حلقش انداخته در حضور اقدس خفه نمودند و دیگر احدی را یارای آن نبود که در آن باب سخن اظهار نماید» (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۵۵). در واقع حمایت علما از خاندان صفوی، اولین انگیزه دشمنی نادر با علما بود. نه تنها علما بلکه تمام مخالفان در معرض قتل بودند. اما از این پس، بنیان مشروعیت حکومتی متفاوت شد. علمای شیعه رویکرد نادر به مذهب را مشروع نمی‌دانستند و پس از این نیز به عزلت کشیده شدند.

۱. نظیر: (هانوی، ۱۳۸۳: ص ۱۵۷ و ۱۵۸) و (فریزر، ۱۳۶۳: ص ۸۲) نیز عین این رخداد را گزارش کرده‌اند.

اما علمای هم‌گرا در شورای مغان، به احتمال زیاد از ترس کشته شدن با نادر هم‌کاری کردند. از این میان، میرزا قوام‌الدین محمد قزوینی «الخیر فی ما وقع» را تاریخ جلوس دانسته بود (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص ۲۷۲). در هنگام جلوس سلطنت هم میرزا زکی، تاج را بر سر نادر گذاشت و میرزا عسکر قزوینی دعای جلوس را خواند (منتخباتی از یادداشت‌های آبراهام گاتوخی کوس، ۱۳۳۰، ص ۴۷). از دیگر علما، سیدعبدالله بن نورالدین شوشتری بود که در آن فشار رعب و وحشت: «خطبه‌ای که بی‌خوف و هراس در آن مجلس گردون مماس انشا نمود و به خواندن آن، رنگ تشویش از خاطر همگان زدود» (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۱۱۲). این خطبه «ثبت دفتر علمای اعلام و سرلوحه سینه هرخاص و عام» (همان) شد. اما از مهم‌ترین علمای هم‌گرا با حکومت نادر، میرزا ابوالقاسم کاشانی (م ۱۱۸۱ ق) بود. وی «... از جمله اجله سادات عالی‌درجات کاشان بود. در جمیع علوم، کیمیا، حدیث، اصول کلام، فقه و جمیع علوم مهارت داشت؛ خیلی به مسلمانان توجه داشت؛ امام جمعه و جماعت کاشان را دارا بود و نزد سلاطین و امرا و حکام عزیز بود» (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۳۹۴-۳۹۵). ظاهراً روابط نیکوی میرزا ابوالقاسم با نادر به سال ۱۱۴۲ قمری برمی‌گشت. نادر در تعقیب اشرف‌افغان از شهر کاشان گذشته بود و اعیان و اشراف این شهر همراه با کاشانی از نادر استقبال کرده بودند. به گفته غفاری کاشانی: «چون قضای حوایج مسلمانان را واجب می‌دانست، گاه‌گاه عندالضروره به جهت استخلاص عجزه و مساکین و ترفیه حال فقرا و ضعفا، با ارباب دولت و شوکت مصاحبت و مجالست می‌کرد» (همان، ص ۳۹۵). به هر حال نادر آن‌قدر مجذوب رفتارهای میرزا ابوالقاسم شد که مالیات کاشان را بخشید و مانع تجاوز سپاهیان به شهر شد. ظاهراً بعد از آن میرزا ابوالقاسم خود را به اردوی نادرشاه نزدیک کرد و همراه او به فارس و اصفهان رفت (نراقی، ۱۳۶۵، ص ۱۴۸). علاوه بر این، نادرشاه همیشه از میرزا به عنوان واسطه با شاه‌تهماسب استفاده می‌کرد. همو بود که همراه حسنعلی‌بیک معیرالممالک پس از فتح اصفهان، خواهر شاه را برای نادر خواستگاری کرد که در آن زمان سپهسالار سپاه بود و وعده واگذاری ایالات خراسان و مازندران و عراق را به شاه گوشزد کرد. (مروی، ۱۳۶۴، ج ۱، ص ۱۲۰-۱۲۱)

به‌هر حال رابطه میرزا با نادرشاه در شورای دشت مغان رسماً اعلام شد. بدین ترتیب از آن پس شیخ‌الاسلام و صدرالصدور نادرشاه نامیده شد و خدمات زیادی از جمله سفیری در عثمانی را برای شاه انجام داد (نراقی، ۱۳۶۵، ص ۱۴۸). هیچ‌گونه نوشته یا رساله‌ای از میرزا در دست نیست که نشان دهد وی با چه پشتوانه نظری با حکومت جائر نادرشاه هم‌کاری کرده است. از سوی دیگر، درجه علمی و دینی میرزا ابوالقاسم در هاله‌ای از ابهام قرار دارد؛ از این‌رو نمی‌توان از این رابطه بدون سندیت حرف زد.

ملاعلی‌اکبر ملاباشی یکی دیگر از افرادی بود که در کسوت روحانیت در دستگاه نادرشاه وارد شد. ظاهراً وی پس از قتل ملاباشی شاه‌تیماسب دوم در شورای مغان به این مقام رسید. اطلاعات درباره او ناچیز است. وی از ندیمان مخصوص شاه بود و مأموریت‌های زیادی از جانب او انجام داد. به‌هر حال نزدیکی او به نادرشاه، سبب شد که پس از کشته شدن نادر، به قتل برسد. (مینورسکی، ۱۳۸۱، ص ۱۲۸)

منابع، دسته‌ای دیگر از علما را معرفی کرده‌اند که در دوره نادرشاه دارای منصب امامت جمعه و یا شیخ‌الاسلامی بوده‌اند. بی‌شک نادر بر این مناصب نظارت کلی داشته است. عده دیگری هم در گمنامی و عزلت فرورفتند و عده‌ای هم مهاجرت کردند. ذکر نام عده‌ای از این علما، در توصیف و تحلیل رابطه نادر با آن‌ها کارگشا خواهد بود.

میرزارفیعا گیلانی (م ۱۱۶۰ ق) یکی از عالمان برجسته مشهد بود. وی و برادرش میرزاشفیعا وابسته به خاندان مجلسی بودند (دوانی، ۱۳۷۲، ج ۷، ص ۴۳۵). میرزارفیعا عالمی بسیار برجسته بود. آثار او عبارتند از: رساله‌ای در وجوب عینی نماز جمعه، شواهد الاسلام علی اصول الکافی، رساله در نفی خلافت ابی‌بکر و رساله در تخییر در صلوات جمعه (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵) علاوه بر این، رساله الاجتهاد و التقليد (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲، ص ۳۸۳-۳۸۴)، از اوست. وی چهل سال در مشهد سکونت کرد که هم‌زمان با حکومت نادرشاه بود. از این‌رو در دل مردم جای داشت و مورد احترام و تکریم همگان بود. اهل بخارا با این‌که سنی بودند، با او مکاتبه داشتند و نذرها و هدایایی برای او به مشهد

می‌فرستادند. (دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۲۲) ظاهراً همین روابط، باعث شد که عده‌ای به او تهمت سنی بودن هم بزنند که این تهمت، با سخنرانی و موعظه برطرف شد (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۲۳۶). در منابع آمده است که نادرشاه، به حضور او اعتراضی نداشت و میرزافعیاً در طول عمر خود در مشهد مورد احترام و تکریم وی و رضا قلی میرزا بوده است (بهبهانی، ۱۳۷۵، ص ۱۰۶؛ دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۲۲). هرچند عبدالله جزایری او را از جمله علمای اصولی خوانده است، آثار او برای بررسی در دسترس نبود.

محمد تقی رضوی خراسانی (م ۱۱۵۰ ق) نیز از جمله علمای مقیم آستان مقدس امام رضا علیه السلام بود که سرتاسر عمرش را در عبادت و تدریس گذراند و هیچ رابطه‌ای از او با حکمرانان مشهد به دست نیامده است. (حزین لاهیجی، ۱۳۳۲، ص ۳۸۲؛ همو، ۱۳۷۵، ص ۲۲۶).

گزارش دیگر مربوط به برخورد نادرشاه با میرمحمد حسین خاتون‌آبادی (م ۱۱۵۱ ق) است. وی نوه دختری علامه مجلسی بود. و در زمان حمله افغان، شیخ الاسلام بود و امامت جمعه اصفهان را برعهده داشت که افغان‌ها او را اذیت و آزار دادند تا ثروت خود را آشکار کند. وی پس از این ماجرا، گوشه‌نشین شد با این حال از قدر مورد احترام بود که وقتی نادرشاه در سال ۱۱۴۵ قمری رویاروی عثمانی قرار داشت، تصمیم گرفت از علمای شیعه فتوا بگیرد، وی حاضر نشد با نادر همکاری کند و گفت: «ما نمی‌توانیم برخلاف حق فتوا دهیم و اگر اصرار دارید، ما از تحت حکومت تو خارج می‌شویم و به کشور دیگری می‌رویم» (دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۱۹). داستان این فتوا مشخص نیست و گزارش دیگری نیز در این باره نیامده است.

ظاهراً در همین زمان، علمای برجسته‌ای در اصفهان بودند که هیچ گزارشی از رابطه آن‌ها با نادرشاه به دست نیامده است. تنها می‌دانیم جمال‌الدین خوانساری سوم در ترجمه قرآن همراه با میرزا مهدی خان استرآبادی همکاری کرده است. (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۳۵؛ طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۲۳، ص ۲۱۳)

سیدحسین بن میرابوالقاسم خوانساری (م ۱۱۹۱ ق) نیز در دوره افشاریه و زندیه، عالم برجسته مشهوری بود که حتی علامه بهبهانی او را بسیار تکریم می‌کرد. حواشی بر شرح لمعه، رساله در اجماع و اجوبه المسائل النهاونديه از اوست. ملاسماعیل خواجوی اصفهانی (م ۱۱۸۱ ق) نیز مورد احترام نادرشاه بوده است. روضات الجنات آورده که حتی نادرشاه در برابر او فروتن بود. (رجایی، ۱۳۷۸، ص ۸-۹).

نورالدین جزایری (م ۱۱۵۸ ق) عالم برجسته شوشتر و نویسنده اخلاق سلطانی و رساله طهوریه که آن را به نام سلطان حسین صفوی نوشت، در شوشتر ساکن بود. وی در زمان حمله نادر به شوشتر که خرابی زیادی به بار آمد، با نادرشاه از در موعظه درآمد (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۱۰۵-۱۰۶) و ظاهراً مورد نظر نادرشاه هم قرار گرفت؛ زیرا فرزند او سیدعبدالله شوشتری از طرف نادرشاه امامت جمعه و جماعت را برعهده داشت و «مناصب شرعیه کماکان از پیشگاه خسرو نامدار نادرشاه به او مرجوع بود». (همان، ص ۱۰۹)

از دیگر مصداق‌های تاریخی، روابط حاجی‌هاشم سندهی (م ۱۱۷۴ ق) از علمای بنام هند بود که در زمان حمله نادرشاه به سند، کابل و هند مورد احترام شاه واقع شده بود. او نیز «با سلاطین وقت مثل نادرشاه راه رسل و رسائل مفتوحه داشت».^۲ (رحمان علی، ۱۲۲۴، ص ۲۵۳-۲۵۴)

خاندان علمای مرعشی نیز بعضاً در ارتباط با حکمرانان افشاریه قرار گرفتند. یکی از این افراد سیدمحمد مرعشی (م ۱۱۷۷ ق) بود.^۳ وی در زمان حمله افغان‌ها از اصفهان همراه خانواده خود گریخت. او از این زمان تا سال ۱۱۵۳ قمری، مدتی را در سبزوار، مازندران و اصفهان گذراند و مورد احترام همگان بود تا این‌که در این سال از طرف نادرشاه به مشهد

۲. هیچ سندی غیر از این کتاب در این باره گزارش نداده‌اند احتمالاً روابط او با نادرشاه، به حضور شاه در نواحی سند و کابل محدود بوده است.

۳. سید احمد مرعشی نیز همان مدعی حکومت صفوی‌نژاد بود که در زمان اشرف افغان در کرمان مغلوب شد.

فراخوانده شد و مقام صدارت و تولیت آستان مقدس مشهد به او واگذار گردید. بنا بر گفته منابع، این اعطای منصب به دلیل زیر نظر گرفتن او بوده است (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۶۳-۱۶۴). سیدمحمد در سال ۱۱۵۴ قمری؛ هنگامی که نادرشاه راهی نواحی قفقاز بود، از طرف او مأموریت‌هایی را هم انجام داد. مثلاً در سفر به شکی و شروان، مأمور حضور در اجلاسی شد که یهودیان، مسیحیان و علمای اهل سنت درباره حقیقت دین اسلام تشکیل داده بودند. وی و چند نفر دیگر از علمای شیعه در آن جلسه حضور یافتند و سیدمحمد، گزارش مباحث آن را به نادر رساند. سیدمحمد بعد از مرگ نادرشاه وارد جریانات سیاسی شد. وی مشهد را در برابر افغان‌ها محافظت کرد و دروازه شهر را تنها به روی علیقلی خان گشود و از طرف شاه جدید در مقام خود ابقا شد. او علاوه بر این منصب، صدارت خاصه و عامه کل ایران را نیز به دست گرفت. وی در لشکرکشی‌های عادل‌شاه حضور داشت اما پس از شکست او و جلوس ابراهیم میرزا، باز هم به احترام خاندان روحانی‌اش در مقام خود ابقا شد. سلطنت سیدمحمد که در رقابت با شاه‌رخ و دست یافتن به تاج و تخت، نام سلیمان ثانی را به خود گرفته بود زیاد نپایید و فرزندان وی پس از او به هند مهاجرت کردند. (مرعشی صفوی، ۱۳۶۲، ص ۹۰-۱۱۹)

رابطه حداقلی نهاد دین و دولت در دوره افشاریه تا حدودی میراث اوضاع سیاسی و نظامی دوره نادرشاه بود، اما پس از آن هم تلاشی در بازسازی این پیوند صورت نگرفت. زمانی که عادل‌شاه به قدرت رسید (۱۱۶۱ ق)، نامه‌ها به اطراف فرستاد که: «چون نادرشاه مذهب شیعه را وا گذاشت و اهلش را ذلیل دانست و جور و اعتسافش از حد گذشت، چنان‌که خون‌خواری گشت که نشاطش در خون‌ریزی بود و از سر بندگان خدا و دوستان علی مرتضی علیه السلام کله مناره‌ها ساخت، پس حکم دادیم که او را از تخت به تخته کشیدند و...» (فسایی، ۱۳۶۷، ج ۱، ص ۵۸۲). علاوه بر این نیز دستورات نادرشاه در مورد موقوفات را لغو کرد؛ با این حال، بهبودی در رابطه با جانشینان نادرشاه با علما دیده نمی‌شود. شاه‌رخ و فرزندان او در خراسان آن‌چنان مروج دینمداری نبودند و علما را به خود جذب نکردند.

علما حمایت دولت را از دست دادند. از سوی دیگر، افتراق اعضای نهاد دینی از سیستم اداری و حکومتی آن‌ها را بی‌پشتیبان گذاشت و تنهایی و عزلت در روستاها و شهرها به سراغ آن‌ها آمد. در حالی که علمای طراز اول در حوزه عتبات عالیات مشغول بودند، در اندیشه سیاسی آن‌ها جایی برای حکومت جائر نادرشاه نبود. آن‌ها بدون هیچ ارتباطی با حکومت ایران، روند استقلال خود را طی می‌کردند. نتایج این استقلال در دوره قاجاریه نمود پیدا کرد.

۳. وضعیت سلسله‌مراتب و کارکرد علمای شیعه

برای بررسی سلسله‌مناصب و کارکرد متولیان نهاد دین در سده دوازدهم هجری و بالاخص در دوره افشاریه، هیچ منبع دینی‌ای در دسترس نیست. شاید با تکیه بر منابعی چون تذکره‌الملوک و یا دستورالملوک که ساختار دیوان دینی دوره صفویه را گزارش کرده، بتوان الگویی از سلسله‌مراتب متولیان دین در دوره افشاریه به دست آورد. بی‌شک در چنین دورانی، بحران‌های سیاسی، فضایی برای توجه به مسائل اجتماعی باقی نمی‌گذاشت، از سوی دیگر، نشان‌دهنده ضعف نهاد دینی هم بود که در کنار آشفتگی‌های نهاد دولت در این دوره حتی در مبانی اخلاقی اجتماع هم تأثیرگذار بود. عالمان شیعه از سال ۱۱۳۵ تا سال ۱۲۱۰ قمری در انزوای سیاسی قرار گرفتند و از دخالت در امور حکومتی محروم بودند. وجود افغان‌های سنی و نادرشاه که دارای گرایش دینی مشخصی نبود و نظامی‌گری را ترجیح می‌داد، باعث شد علما از دستگاه حکومتی فاصله بگیرند. مناصب این دوره عبارت بودند از:

۳-۱. ملاباشی

ملاباشی در اواخر دوره صفویه در رأس ساختار سلسله‌مراتب دینی قرار داشته است. چون ملاباشی معلم و مشاور اول شاه سلطان حسین بود، «تحقیق مسائل شرعیه و تعلیم ادعیه و امور مشروعه» (خاتون‌آبادی، ۱۳۵۲، ص ۵۵۴) را برعهده داشت. چنان‌که شاه «همه کارهای خود را موافق شرع شریف می‌کند» و «مسائل را جمیعاً از حضرت استادی

علامه‌العلمایی امیرمحمدباقر - ادام الله ظلله السامی - اخذ می‌کند و اعتقاد کامل به حضرت استادی دارد». (همان، ۱۳۵۲، ص ۵۵۷).

ملاباشی دربار نادرشاه، ملا علی اکبر ملاباشی (م. ۱۱۶۰ق) تا پایان زندگی نادر در خدمت او بود و صرفاً یکی از ندیمان شاه محسوب می‌شد و تأثیری در تربیت دینی و شرعی نادر نداشت، اما از سوی نادرشاه به سفارت‌های متعددی به خاک عثمانی رفت. مثلاً در سال ۱۱۴۸ قمری همراه حسن بیگ معیرالممالک و میرزا کافی خلفا و میرزا ابوالقاسم کاشانی، به دربار اصفهان رفت و نامه نادر را به شاه‌تهماسپ رسانید. نادر که در آن دوران سپهسالار شاه محسوب می‌شد، از شکست شاه از سپاه عثمانی باخبر گردید و به قرارداد صلح اعتراض داشت (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص ۲۳۸). هم‌چنین در سال ۱۱۴۸ قمری پس از تاج‌گذاری نادر در دشت مغان، ملا علی اکبر به همراه صدرالممالک و عبدالباقی خان زنگنه، مأموریت یافتند به عثمانی بروند و ضمن بحث درباره شرایط مذهبی نادر، قرارداد صلح بنویسند (همان، ص ۳۵۵). بر خلاف دوره صفویه، ملاباشی دوره افشاریه معلم شاه نبود بلکه وی مطیع محض شاه به شمار می‌رفت و حتی به‌عنوان یکی از نزدیکان نادر در سال ۱۱۶۰ قمری به قتل رسید. از این‌رو ملاباشی دوره افشاریه، هیچ‌گونه دخالتی در امور سیاسی نداشت و احتمالاً به لحاظ اعتبار دینی، عهده‌دار سفارت در دربار عثمانی شد، اما به لحاظ مذهبی برای نادر ثمره‌ای در بر نداشت.

۲-۳. صدر

صدر یکی از مقامات عالی روحانیت در دوره صفویه بود. بنابر نوشته تذکرةالملوک نیز «لازمه منصب مطلق صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی و ریش سفیدی جمیع سادات و علما و مدرسان و شیخ‌الاسلامان و پیش‌نمازان و قضات و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع‌الخیر و وزیرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عمله سرکار موقوفات و محرران و غسلان و حفران با اوست و دیوان احداث اربعه

را که عبارت از قتل و ازاله بکارت و شکستن دندان و کور کردن است و عالیجاه دیوان‌بیبیگی بدون حضور صدور عظام نمی‌رسد و حکام دیگر شرع را مدخلیت در احداث اربعه نیست...» (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸، ص ۲)

چنان‌که گفته شد، بی‌توجهی و نوع رویکرد دینی نادرشاه، مانع از حضور علمای دین در ساختار دیوانی دولتی شد. علاوه بر این، نظامی‌گری و تسلط نهاد سیاسی بر نهاد دینی در دوره افشاریه، اهمیت متولیان دینی را به حاشیه راند. از این رو، فقط نامی از صدر باقی ماند و گویا وظایف این منصب نیز محو شد و آن جنبه از وظایف اجتماعی در منصب شیخ الاسلامی ادغام گردید و در سال ۱۱۴۸ قمری، این منصب به میرزا ابوالقاسم کاشانی داده شد. چنان‌که هنگام سفارت در عثمانی در سال ۱۱۴۸ قمری با عنوان صدرالصدور از او یاد شده است. (مروی، ۱۳۶۴، ج ۲، ص ۴۸۰)

بی‌توجهی خاندان افشاریه به اوقاف نیز در نابودی منصب صدارت مؤثر بود. نظارت بر کل اوقاف از وظایف مقام صدر بود؛ اما نادرشاه و فرزندان او توجه شایانی به وقف نداشتند؛ بنابراین سایر وظایف شرعی صدر نیز در وظایف شیخ‌الاسلام ادغام شد. در منابع از شخصی به نام میرزا محمد علی صدر یاد شده است (غفاری کاشانی، ۱۳۶۹، ص ۶۵۹). وی از طرف نادرشاه در سال ۱۱۵۷ قمری به فارس رفت تا محمدتقی‌خان شیرازی را راضی کند که از نادر اطاعت کند اما ثمری نداشت (استرآبادی، ۱۳۴۱، ص ۳۹۹؛ میرزامحمد، ۱۳۶۲، ص ۱۷). علاوه بر این، عادلشاه (علیقلی‌خان) و ابراهیم‌خان که به ترتیب جانشین نادرشاه شدند، تولیت و صدارت خاصه و عامه کل ایران را به سیدمحمد مرعشی صفوی دادند. حتی وی در سال ۱۱۶۳ قمری، مدتی در مشهد حکومت کرد و مقام صدرالممالک را به میرزا محمد مقیم خلیفه سلطانی واگذار و صدارت خاصه را به میرزاشیخ خواهرزاده خود عطاکرد (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۶۶-۱۶۹). به نظر می‌رسد که این عناوین، صرفاً به تولیت سرکار فیض آثار مربوط می‌شده و فاقد هرگونه قدرت سیاسی بوده است.

۳-۳. شیخ الاسلام

منصب شیخ الاسلامی نیز همانند صدارت، دارای پیشینه کهن در ساختار دیوانی دینی ایران بوده است. این منصب نیز با اهمیت یافتن مذهب تشیع در دوره صفوی، اهمیت بسیار زیادی یافت. مثلاً شیخ الاسلام پایتخت خطبه جلوس پادشاه صفوی را می‌خواند (اصفهانی، ۱۳۶۸، ص ۳۸). معمولاً در سایر شهرها و ولایات نیز یک شیخ الاسلام فعالیت می‌کرد و حتی تولیت امامزاده‌ها را نیز برعهده می‌گرفت. (شاملو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۹۵)

بر اساس تذکره الملوک، شخص شیخ الاسلام: «در خانه خود به دعوای شرعی و امر به معروف و نهی از منکرات می‌رسید. هر طلاق شرعی را در حضور شیخ الاسلام می‌دادند و ضبط مال غایب و یتیم اغلب با شیخ الاسلام بود و بعد از آن به قضات مرجوع شد» (میرزاسمیعا، ۱۳۶۸، ص ۳). هم‌چنین «اسناد و قبالات مردم نیز به مهر او می‌رسید و هر ساله دویست تومان تبریزی وظیفه از خزانه عامره در وجه او مقرر بود» (میرزارفیعا، ۱۳۸۵، ص ۱۷۹). نادرشاه پس از کسب حکومت، مقام صدر و شیخ الاسلامی را به یک نفر داد. هیچ عالم مهمی در دستگاه حکومتی او مقام شیخ الاسلامی را به تنهایی نداشته است. ملا علی اکبر را «ملاباشی» و میرزا ابوالقاسم را «صدرالصدور» نامید. اما این به معنای حذف این مقام در ایالات نبود؛ زیرا در وثیقه‌نامه نادری، نام بسیاری از شیخ‌الاسلام‌های ایران آمده است. بی‌گمان صدر، نماینده قوانین شرعی مذهب اثناعشری بود و با بی‌توجهی نادر به آن، می‌بایست بر اهمیت شیخ‌الاسلام افزوده شده باشد. چنان‌که براساس مشاهدات دروویل که در اوایل دوره قاجاریه به ایران آمد، درجه عالی روحانیت از آن شیخ‌الاسلام بود. به گفته وی، شیخ‌الاسلام رهبر مسلمانان شیعه است و در شهرهایی که مراکز اقامت بیگربیگی‌هاست، شیخ‌الاسلام حضور دارد (دروویل، ۱۳۳۷، ص ۱۲۸-۱۲۹). لذا این مقام می‌بایست در ارتباط با توده مردم پیوند سختی داشته و وظایف شرعی و به خصوص قضاوت را عهده دار بوده باشد. نادر این مقام را حذف نکرد، اما از قدرت آن کاست و آن را به قضاوت شرعی محدود ساخت.

۳-۴. قاضی

از جمله مناصب دینی، مقام قاضی بود که در مقیاس کوچک‌تر و محدودتر به وظایف شرعی از جمله قضاوت می‌پرداخت و زیرمجموعه شیخ‌الاسلام محسوب می‌شد؛ زیرا براساس تذکرةالملوک، وظایف قضایی شیخ‌الاسلام «بعد از آن به قضات مرجوع شد» (میرزا سمیع، ۱۳۶۸، ص ۳). از گزارش تذکرةالملوک چنین برمی‌آید که قاضی، «به تشخیص دعاوی شرعی مردم موافق قانون شریعت» می‌رسید. او وظیفه «ضبط مال غایب و یتیم را بعد از زمان شیخ جعفر قاضی^۴» (همان). برعهده داشته است. منصب قاضی در دوره افشاریه، بالاترین مرتبه روحانی شهرهای کوچک محسوب می‌شد که زیر نظر فرماندار شهر، به دعاوی مرجوعه رسیدگی می‌کرد و حاکم بعد از دریافت پیشنهادهای او، رأی نهایی را اعلام می‌نمود. (شعبانی، ۱۳۵۹، ص ۲۰۲-۲۰۷)

۳-۵. قاضی عسکر

منصب قاضی عسکر، به ساختار دیوانی دینی مربوط بود و چنان‌که از نام او پیداست، به «حکم شرعی عساکر منصوره» (میرزا سمیع، ۱۳۶۸، ص ۳) می‌رسیده است. در دوره نادرشاه، به علت فزونی گرفتن قدرت و اهمیت سپاهیان و اولویت یافتن مسائل سیاسی و نظامی، منصب قاضی عسکر باید حضور جدی داشته باشد. براساس روایات، میرزا ابراهیم قاضی سه‌دهی اصفهانی بعد از ورود نادر به اصفهان، قاضی عسکر او شد. (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۲۳۶)

سایر متولیان امور دینی

یکی از مشاغل و مناصب مهم دینی در هر شهر، امام جمعه آن شهر بود. در نتیجه می‌توان گفت که هر چند با سقوط صفویه، مناصب مذهبی اهمیت و اعتبار خود را از دست دادند،

۴. قاضی اصفهان در اواخر دوران شاه سلطان حسین صفوی.

بعضی از این مناصب همچون نماز جمعه و امامت آن، ارتباط خود را با دولت حفظ کردند؛ چنان‌که متولیان آن توسط دولت انتخاب می‌شدند. از امامت جمعه اواخر دوره افشاریه، می‌توان به زین‌الدین خوانساری (م ۱۶۷ق) اشاره کرد (معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۲۷). هم‌چنین میرزا محمدتقی الماسی (م ۱۱۵۹ق) از طرف نادر، امام جمعه اصفهان شد و مدتی نیز در مشهد به این امر پرداخت. (همان، ص ۳۱۵)

با نگاه به منابع، به این نکته می‌توان اشاره کرد که ساختار دیوانی دینی در اواخر دوره صفویه، ریشه در دوران پیش از آن داشته، اما به علت رسمیت یافتن تشیع تغییراتی به خود دیده است. مثلاً صدر بر امور مذهبی نظارت تام داشت و یا این‌که ملاباشی رئیس‌العلماء بود. در واقع به سبب پیوند نزدیک نهاد دین و دولت در دوره صفویه، اعضای ساختار دیوانی دینی در کنار گروه بی‌شماری از دیوانیان دستگاه دیوانسالاری صفوی قرار می‌گرفتند که تا اندازه زیادی منصب آن‌ها به تحولات سیاسی - اجتماعی و... بستگی داشت. اما در دوره افشاریه، بین ساختار دینی و سیاسی افتراق جدی اتفاق افتاد. رویکرد دینی نادرشاه، باعث شد تشیع در حد یک فرقه در کنار سایر فرق مذهبی تنزل کند؛ بنابراین، متولیان سلسله مراتب دینی نیز به همین سرنوشت دچار شدند. اگر منابع چیزی در اختیارمان بگذارد، باید نتیجه بگیریم که نقش اجتماعی علما در این دوران بیش‌تر و حضور آنان در ساختار سیاسی کم‌رنگ بود.

منابع مالی علمای شیعه

استمرار تکاپوهای ساختار دینی، مستلزم رونق داشتن حیات اقتصادی آن است. حال این سؤال مطرح می‌شود که ساختار دینی برای ادامه فعالیت‌های خویش، چه منابع مالی را در اختیار داشت و اعضای آن از چه امکانات مالی برخوردار بودند؟

علمای دوره صفویه، از منابع پولی و غیرپولی بهره می‌بردند. از گذشته‌های دور نیز معافیت‌های مختلف مالیاتی، هدایای مختلف، نذورات و تصرفات مرسوم بوده است. علاوه

براین، اعضای ساختار دینی به طور مستقل فعالیت‌های اقتصادی نیز داشته‌اند. بی‌شک در دوره صفویه، به‌علت همه‌گیر شدن مذهب تشیع و گسترش نقش‌های اجتماعی دین، توده‌های مردم برای فعالیت‌های مختلف اقتصادی، فرهنگی و کارهای روزمره - حتی غسل و کفن و ...، به علما مراجعه می‌کردند و مبلغی را بی‌تردید به آن‌ها می‌دادند و به احتمال زیاد این نقش اجتماعی در دوره افشاریه نیز تداوم داشته هرچند عاری از هویت سیاسی بود. اما بی‌توجهی به این مسأله بعد از سقوط صفویه، نشان‌دهنده ارجحیت داشتن جنگ‌های سیاسی و مهم نبودن وضعیت دینی و به تبع آن فرهنگی، علمی و اخلاقی جامعه است. تشیع در دوره افشاریه، در حد یک فرقه تنزل کرد و عدم حمایت اقتصادی دولت نیز ضربه محکمی به منابع مالی اقتصادی آن زده. اما گزارش‌هایی نیز وجود دارد که نشان می‌دهد بعضی از علما، بدون نیاز به مواجب دیوانی، از دارایی شخصی خویش روزگار می‌گذرانده‌اند. خاندان حزین لاهیجی که از علمای مشهور اواخر صفویه و دوره افشاریه بودند، از این نمونه هستند. آن‌ها از نظر اقتصادی مستقل به شمار می‌رفتند. حزین می‌گوید: «برای تنسیق اراضی و املاک موروثی که وجه معاش بدان بود» به گیلان رفته است. (حزین لاهیجی، ۱۳۷۵، ص ۱۶۸)

منابع سرشار موقوفات، از جمله درآمدهای علما بود. وقفیات در دوره صفویه، هم توسط پادشاهان صفوی و هم توسط توده مردم به شکوفایی و رونق رسید. این درآمدها می‌توانست در زندگی روزمره، تحصیل و تدریس علما مؤثر باشد. مثلاً در دوره صفویه و در پی گسترش مدارس و مساجد، موقوفات مربوط به آن‌ها نیز گسترش یافت. از درآمد همین موقوفات بود که مواجب مدرسان، پیش‌نمازان، شهریه طلاب و هزینه‌های نگه‌داری ساختمان پرداخت می‌شد. هم‌چنین با گسترش این موقوفات، در صورتی که اعضای ساختار دینی متولی آن می‌شدند، یک دهم آن را به عنوان تولیت دریافت می‌کردند (صفت‌گل، ۱۳۸۱، ص ۳۱۸). پس از سقوط اصفهان، ساختار دینی همچون ساختار سیاسی دچار تشویش شد و به تبع آن ساختار دینی و مؤسسات وابسته به آن دچار مشکل گردید. بسیاری از

اراضی موقوفه نیز به اراضی بایر تبدیل شد. آن‌ها دکان‌ها و مستغلات و کاروان‌سراهای وقفی را خراب کردند و «رقبات دفتری صفویه را که تشخیص قراء را از دولتی و موقوفه و ملی به درستی ربط می‌داد و در چهل ستون ضبط بود، به زاینده‌رود افکندند». (جابری انصاری، ۱۳۲۲، ص ۳۵)

ضبط اوقاف، یکی از کارهای مذهبی نادرشاه بود. آن هم اوقافی که درآمدهای مالی زیادی را برای علما به وجود می‌آورد. شاید بی‌نظمی اجتماعی و سیاسی و در پی آن وضع نامشخص نحوه تملک دارایی‌های وقفی همچون فقدان دیوانسالاری متمرکز و کارآمد، حضور افراد مترصد بهره‌برداری از این اوضاع آشفته، و نیز تصرف موقوفات خواه توسط متولیان یا دیگران و نوع مصارف آن‌ها، چنین اقدامی را ضروری ساخته باشد. اما مهم‌تر از آن می‌تواند تمایل نادرشاه به محدود کردن توانایی مالی بخشی از اعضای نهاد دینی و علمایی باشد که دل در گرو صفویان داشتند و یا کسب منابع درآمد اوقاف برای لشکرکشی‌های پرهزینه باشد. به گفته ژان اوتر، درآمدهای سالیانه اوقاف بیش از یک میلیون تومان بوده است؛ «از این رو نادر، دستور داد همه را به خزانه واگذارند و اگر مردم ملا و پیش‌نماز می‌خواهند، خرجش را خودشان بدهند و چون می‌خواهد که این گروه بزرگ بی‌کار نماند و وقت تلف‌کن نباشد، اگر خواسته باشند، می‌توانند در ارتش خدمت کنند» (اوتر، ۱۳۶۳، ص ۱۳۷). تنها و برای نخستین بار، جیمز فریزر در کتاب *تاریخ نادرشاه افشار*، به این دستور اشاره کرده است. براساس گزارش این سفرنامه‌نویس، نادرشاه علمایی را به نزد خود فراخواند و:

سؤال کرد که منافع گزاف اوقاف را به چه مصرف می‌رسانند؟ جواب دادند که به مصارف موقوفه از قبیل وظیفه علما و طلاب و نگه‌داری مدارس و مساجد متعدد می‌رسد و در مساجد هر روز و هر ساعت، به فیروزی و اقبال پادشاه و آبادی مملکت دعا می‌کنند. نادرشاه در جواب گفت: «به تجربه معلوم شده است که دعاهای شما مستجاب نمی‌شود؛ زیرا که در مدت پنجاه

سال ملت در تنزل بوده و بالاخره به واسطه غلبه دشمن از خارج و انقلاب داخله، مملکت خراب شده تا این‌که به تقریر الهی فتح و فیروزی قشون من به استخلاص ایران رسیده و حال هم تمام قشون برای حفظ و عظمت ایران، جان خود را فدا می‌کنند و این طلاب بیچاره هم یعنی سربازها بی‌چیزند و باید به وسیله‌ای رفع احتیاج آن‌ها بشود. لہذا میل ملوکانه بر این است تمام املاک موقوفه و منافع آن‌ها ضبط شود و به مصارف قشون برسد». (فریزر، ۱۳۶۳، ص ۸۲-۸۳)

در پی این دستور، موقوفات در شهرهای مختلف ایران ضبط شد و این کار نادر، تأثیر شدیدی بر کارایی نهاد وقف گذاشت. نتیجه دیگر ضبط اوقاف، حذف شدن و یا کم‌رنگ شدن عضو مهم دیوانی دینی صفویه یعنی صدر بود؛ زیرا در دوره صفویه، صدر مسئول اوقاف و اداره آن‌ها بود و همه موقوفات، گاه زیر نظر یک صدر و گاه زیر نظر دو صدر اداره می‌شد. (میرزا سمیعا، ۱۳۶۸، ص ۲). در نتیجه، جزئیاتی که متأثر از پویایی دینی علما - تعلیم و تدریس، ساخت مدارس و مساجد و... - بود نیز تضعیف شد، اما هرگز نتوانست فرهنگ وقف را در میان مؤمنان شیعه از بین ببرد.

مهاجرت علما به سرزمین‌های مجاور

آشوب و ناامنی اجتماعی ناشی از تحولات سیاسی، باعث مهاجرت عده زیادی از مردم از جمله علما شد. جهت این حرکت صرفاً می‌توانست سرزمین‌های عراق یا هند باشد. در واقع بی‌توجهی و بی‌اعتمادی پادشاهان این دوران به علمای شیعه، سبب کناره‌گیری عالمان از دستگاه حکومتی شد. نبود محیط مناسب برای زندگی و وضعیت نامناسب کسب و نشر علوم دینی و عدم مصونیت جایگاه علما در متن جامعه، در پراکندگی علما نقش داشت. عده‌ای از علما با تعلق علمی و فرهنگی به محیط خویش و یا از سر ناچاری در شهر خود ماندگار شدند و عده‌ای به روستاها و مناطق دور مهاجرت کردند.

علمای خاتون‌آبادی از خاندان‌های مقیم اصفهان بودند. میرمحمدحسین خاتون‌آبادی (م ۱۱۵۱ق) در دوره افغان‌ها و دوره نادری مقام امام جماعت را برعهده داشت (Cole, 1985, p.8؛ حزین لاهیجی، ۱۳۳۲، ص ۳۵۹). علمای خوانساری نیز یا در اصفهان ماندند و یا به روستای خود خوانسار مهاجرت کردند. سیدابوالقاسم جعفرین حسین خوانساری (م ۱۱۵۸ق) هم‌زمان با حمله افغان‌ها، به خوانسار مهاجرت کرد و امامت جمعه و جماعت آن روستا را برعهده گرفت و به علت مقام دینی و علمی او، این روستا به شهرت رسید. (حسینی یزدی، ۱۳۷۸، ص ۳۱۲-۳۱۳؛ دوانی، ۱۳۷۲، ج ۸، ص ۴۲۶)

مهاجرت به نجف و کربلا، راه دیگری بود که در جریان آشوب سیاسی سده دوازدهم هجری برای علما باز شد. این مسیر شناخته شده بود؛ زیرا زائران شیعه همیشه حضور داشتند به علاوه اینکه آنجا یک مسیر بازرگانی و تجاری هم بود. به گفته ادوارد براون، سکونت علما در جوار مرقد‌های مقدس، به آن‌ها مصونیت می‌داد و مقامشان را بالا می‌برد، در حالی که در ایران به آن بی‌احترامی می‌شد و سیاست، برای سلسله‌مراتب علما اهمیتی قائل نبود (براون، ۱۳۶۹، ص ۳۲۳). علاوه بر فرار از نابه‌سامانی‌های ایران، زیارت اماکن مقدسه و کسب حیثیت و اعتبار علمی و دینی، از جمله انگیزه‌های سفر به این مناطق بود، بهترین نمونه آن و یکی از مهم‌ترین علمای اخباری مهاجر به نجف شیخ یوسف بحرانی (۱۱۰۷-۱۱۸۶ق) بود. (علیخانی، ۱۳۹۰، ج ۷، ص ۳۲۰). علاوه بر این، سیدصدرالدین قمی همدانی (۱۰۹۵-۱۱۶۰ق)، ملامحمدباقر بهبهانی مشهور به وحید بهبهانی (۱۱۱۷-۱۲۰۵ق)، سیدمحمد مهدی بحر العلوم (م ۱۲۱۲ق)، محمد مهدی نراقی (م ۱۲۰۹ق)، میرزا محمد مهدی شهرستانی (م ۱۲۱۸ق) و ابوالقاسم قمی (م ۱۲۳۳ق) از این دسته هستند.

عده‌ای هم به هند مهاجرت کردند. دولت شیعه بنگال می‌توانست محیط مناسبی برای دانشمندان و ادیبانی باشد که تمایل به نشر استعدادشان داشتند. شیخ غلامحسین طباطبایی (م ۱۱۶۵ق) یکی از این افراد بود. وی کتابی با عنوان *سیرت‌المتأخرین* به سال ۱۱۵۱ قمری به زبان فارسی در تاریخ پادشاهی هند نوشت (طهرانی، ۱۴۰۳، ج ۱۲، ص ۲۷۸؛ معلم حبیب‌آبادی، ۱۳۳۷، ج ۱، ص ۱۱۳). دیگری سید نعمت‌الله شوشتری (م ۱۱۵۱ق)، از علمای برجسته بود که در دربار محمدشاه عزت یافت. (شوشتری، ۱۳۶۳، ص ۱۱۷)

نتیجه

بررسی تعامل نادرشاه با مذهب تشیع و علمای شیعی، از این لحاظ اهمیت داشت که این دوره، زمان گذار بین دو دوره تثبیت یعنی صفویه و قاجاریه بود. از این رو، این فرضیه ثابت می‌شود که نادرشاه با اولویت دادن به مسائل سیاسی و نظامی، به نهاد دینی نپرداخت، بلکه بزرگ‌ترین دغدغه او حفظ چارچوب حکومت بود و همه چیز را در خدمت سیاست می‌دید؛ حتی نهاد دینی باید در خدمت سیاست می‌بود. این وضعیت، به تعامل ناهماهنگ و غالبیت نهاد دولت بر نهاد دین منجر می‌شد. علاوه بر این، نادر در بستر این اوضاع، ایده‌های مذهبی خاصی هم داشت. وی از مذهب تشیع مانند صفویان حمایت رسمی نمی‌کرد و طرف‌داری از خاندان صفوی را منع نمود و برای علما نیز ارزشی قائل نمی‌شد؛ زیرا علما حامی حکومت صفوی بودند. هم‌چنین با ضبط اوقاف، به منابع مالی علما ضربه زد. در نتیجه، حضور علما در عرصه سیاسی و اجتماعی کم‌رنگ شد، وی با عملی کردن چنین ایده‌ای، مذهب تشیع را هم‌سطح سایر فرق تنزل داد. معیار حضور علما در دربار او اطاعت محض بود در غیر این صورت، به قتل می‌رسیدند. او با ابزار سیاست با دین روبه‌رو شد. وجود بعضی شاخص‌ها؛ نظیر محدود شدن کارکردهای مذهبی و اجتماعی علما و حضور کم‌رنگ آن‌ها در عرصه سیاسی، محدود شدن منابع مالی وقفی و غیروقفی علمای شیعه و در نهایت گوشه‌گیری و مهاجرت به سرزمین‌های مجاور ایران نشان‌دهنده ضعف نهاد دینی در این دوران است.

فهرست منابع

۱. آغا بزرگ تهرانی، محمدحسن، الذریعه الی تصانیف شیعه، بیروت: دارالاضواء، ۱۴۰۳ق.
۲. استرآبادی، میرزاهدی، تاریخ جهان‌گشای نادری، تصحیح عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی، ۱۳۴۱.
۳. اصفهانی، محمد معصوم بن خواجگی، خلاصه السیر: تاریخ روزگار شاه صفی صفوی، به کوشش ایرج افشار، تهران: علم، ۱۳۶۸.
۴. آکسورثی، مایکل، ایران در عصر نادر، ترجمه زیبا کلام و سیدامیر نیاکویی، تهران: روزنه، ۱۳۸۸.
۵. اوتر، ژان، سفرنامه ژان اوتر، ترجمه علی اقبالی، تهران: جاویدان، ۱۳۶۳.
۶. بازن، پادری، نامه‌های طبیب نادرشاه، ترجمه علی اصغر حریری، به کوشش بدرالدین یغمایی، گیلان: شرق، ۱۳۶۵.
۷. براون، ادوارد، تاریخ ادبیات ایران، ج ۴، بهرام مقدادی، تهران: مروارید، ۱۳۶۹.
۸. بهبهانی، آقااحمد، مرآت الاحوال جهان نما، به اهتمام علی دوانی، تهران: مرکز اسناد رسمی و انقلاب اسلامی، ۱۳۷۵.
۹. جابری انصاری، حسن، تاریخ اصفهان و ری، به اهتمام حسین عمادزاده، (بی جا)، (بی نا)، ۱۳۲۲.
۱۰. حزین لاهیجی، محمدعلی، تاریخ حزین، اصفهان: کتابفروشی تائید، ۱۳۳۲.
۱۱. _____، تذکرة المعاصرین، تصحیح معصومه سالک، تهران: سایه، ۱۳۷۵.
۱۲. خاتون آبادی، سیدعبدالحسین، وقایع السنین و الاعوام، تصحیح محمدباقر بهبودی، تهران: کتابفروشی اسلامیة، ۱۳۵۲.
۱۳. حسینی یزدی، سیدمحمدعلی و دیگران، دانشمندان خوانسار، قم: کنگره محقق خوانساری، ۱۳۷۸.
۱۴. دروویل، گاسپار، سفرنامه دروویل، ترجمه جواد محیی، تهران: گوتنبرگ، ۱۳۳۷.
۱۵. دوانی، علی، مفاخرالاسلام (دانشمندان لاهیجانی)، ج ۷ و ۸، تهران: مرکز فرهنگی قبله، ۱۳۷۲.
۱۶. رجایی، سیدمهدی، احوال و آثار علامه محمداسماعیل مازندرانی اصفهانی مشهور به ملا اسماعیل خواجویی، اصفهان: مانا، ۱۳۷۸.
۱۷. رحمان علی، محمد عبدالشکور بن علی، تذکره علمای هند، لکهنو: ناشر نولکشور، ۱۲۲۴ق.
۱۸. رستم الحکما، محمدهاشم، رستم التواریخ، تصحیح محمد مشیری، تهران: سپهر، ۱۳۵۲.
۱۹. شاملو، ولی قلی بن داوود قلی، قصص الخاقانی، به کوشش حسن سادات نصری، تهران: سازمان چاپ و وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۱.
۲۰. شعبانی، رضا، تاریخ اجتماعی ایران در عصر افشاریه، ج ۲، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹.

۲۱. شوشتری، میرعبداللطیف، تحفة العالم و ذیل التحفه، به اهتمام صمد موحد، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۶۳.
۲۲. صفت گل، منصور، ساخت نهاد و اندیشه دینی در ایران عصر صفوی، تهران: خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۸۱.
۲۳. علیخانی، علی اکبر و هم‌کاران، اندیشه سیاسی متفکران مسلمان، تهران: پژوهشکده مطالعات فرهنگی و اجتماعی، ۱۳۹۰.
۲۴. غفاری کاشانی، ابوالحسن، گلشن مراد، به اهتمام غلامرضا طباطبایی مجد، تهران: زرین، ۱۳۶۹.
۲۵. فریزر، جیمز بیلی، تاریخ نادرشاه افشار، ترجمه ابوالقاسم خان ناصرالملک، تصحیح حسین مزنی، تهران: پاسارگاد، ۱۳۶۳.
۲۶. فسایی، میرزااحسن، فارسنامه ناصری، ج ۲، تصحیح منصور رستگار فسایی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۷.
۲۷. فلور، ویلم، حکومت نادرشاه (روایت منابع هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، ۱۳۶۸.
۲۸. کشیشان ژروئیت، نامه‌های شگفت‌انگیز کشیشان ژروئیت، ترجمه بهرام فره‌وشی، تهران: مؤسسه علمی اندیشه جوان، ۱۳۷۰.
۲۹. گاتوگی گوس، آبراهام، منتخباتی از یادداشت‌های آبراهام گاتوگی گوس، ترجمه عبدالحسین سپنتا و استفان‌ها نائیان، (بی‌جا)، نشریه روزنامه سپنتا، ۱۳۶۳.
۳۰. لکه‌پارت، لارنس، انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، مصطفی قلی‌نژاد، تهران: مروارید، ۱۳۶۸.
۳۱. _____، نادرشاه، ترجمه مشفق همدانی، تهران: چاپخانه شرق، ۱۳۳۱.
۳۲. مرعشی صفوی، میرزا محمدخلیل، مجمع‌التواریخ، تصحیح عباس اقبال، تهران: طهوری و سنایی، ۱۳۶۲.
۳۳. مروی، محمدکاظم، تاریخ عالم‌آرای نادری، تصحیح محمدمامین ریاحی، جلد ۳، تهران: زوار، ۱۳۶۴.
۳۴. معلم حبیب‌آبادی، میرزا محمدعلی، مکارم الآثار در احوال رجال و علما در دوره قاجار، اصفهان: نفائس مخطوطات، ۱۳۳۷.
۳۵. میرزا سمیعا، تذکرة الملوک، به کوشش محمد دبیرسیاقتی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸.
۳۶. میرزا محمد کلانتر، روزنامه میرزا محمد، تصحیح عباس اقبال، تهران: سنایی و طهوری، ۱۳۶۲.
۳۷. مینورسکی، ولادیمیر، ایران در زمان نادر شاه، رشید یاسمی، تهران: دنیای کتاب، ۱۳۸۱.
۳۸. نراقی، حسن، تاریخ اجتماعی کاشان، تهران: علمی فرهنگی، ۱۳۶۵.
۳۹. هنوی، جونس، زندگی نادرشاه، ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۸۳.
40. Cole, Juan (1985). "Shii Clerics in Irag and Iran". 1722- 1780: The Akhbari – Usuli Conflict Reconsidered", *Iranian Studies*, Vol. xviii, No. I.